

شده تا بوقت فرصت یار ارا خبر کند
بس مصلحت اند می بینم که مرده را هفته
بگذریم و رحمت بر در آیم جوانان را
ند بر این استوار آمد و می بانی اینستند
نرفته در مردل گرفتند و رحمت بر در
و جوانان هفته بگذراندند نگاه خبر یافت
که افتاب بر کفشی بناف سهر او در
کار و انزل بدید بیچاره بسی بگریه
و راه بجایی نبرد نشسته و بی لغز راه
بر حال و دل بر ملاک نهاده میگفت
ش من در ایچدی بد که العیش
مال الغریب سوی الغریب اینی
در رستی کند با غریبان کسی که نا
بوده باشند بغزبت بسی او در راه
سکن بود که یاد شاه سهری بصید
اشک کرد و را افتاده بود بیالای
سهرش فدا رسید و این سخن شنیدند

بهر آنکه در این کتاب
در این کتاب

بهر آنکه در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب

در این کتاب نظر کرد و صورت ظاهر
یا کبره در بد و حالتش بر نشان بریدند
که از کجایی و بدین جای که چگونه
افتاده بر می این آنچه بر سرش رفته
و گذشته بود اعادت کرد در ملک نراه
را بر و رحمت آمد خلعت و نعمت داد
و معتقد بر باوی را و آن کز آن ناهنگ
حواست با نر آمد بد را بدیدن او
شان مادی شد و بر سلامت حالتش
شکر گفت شبانکه آنچه بر سر او رفته
بود از حالت کستی و جور ملاح
و سر و ستایاده و عدل مر کار و نیا
با بد را بگفت بد را گفت ای سهر بگفت
در وقت سرفتن که نمای در ستانرا
دست در لیر کاسته است و بیچ نیت
سگفته **ب** چه حواس گفت آن تنی
دست سلج شورا جوی نر به استرا

بهر آنکه در این کتاب
در این کتاب

بهر آنکه در این کتاب
در این کتاب